

## مسئولیت‌های قاضی

رازی که بر غیر نگفتیم و نگوئیم  
بادوست بگوئیم که او محرم راز است

انگیزه نگارنده در طرح مسأله بالا این است که دیده میشود کادر رهبری دادگستری علاقه چشم‌گیری در تحول این دستگاه از خود نشان میدهد و کلید این تحول را ظاهراً در تهیه و تدوین قوانین جدید و باصطلاح متناسب با نیازهای جامعه و منطبق با نظریه‌های حقوقی مترقی جستجو کرده است. ارزش این جهش را نمی‌توان انکار کرد ولی نباید فراموش کرد که از مصالح خوب معمار و بنای بصیر می‌تواند ساختمان خوب بنا نماید و انباشتن قوانین جدید و مترقی بر روی هم بدون توجه به نحوه به خدمت گرفتن آنها برای مردم دردی را دوا نمی‌کند قانون تا وقتی که نیازهای اجتماعی مردم در آن قالب‌گیری نشده است، کالبد بی‌جانی پیش نیست و وقتی در قالب رأی قاضی جان گرفت، نقش زنده یک قانون را بخود میگیرد. به بیان دیگر رأی قاضی حالت جان گرفته قانون است و مفید یا غیر مفید بودن آنرا بحال مردم باید در این مرحله سنجید با این مقدمه نقش قاضی که جان دمیدن بمواد قانونی است در اجرای قانون بخوبی روشن می‌شود، چه ممکن است با نوعی تعبیر از قانون، در آن روح اهریمنی بدمد و بجای آنکه سهولتی در کارها ایجاد کند بیشتر به گرفتاریهای مردم بیفزاید و نیز ممکن است قانون را متناسب بان نیازهای جامعه تفسیر کند. بنابراین در کنار اصلاح قوانین، باید شخص قاضی هم اصلاح شود و اصلاح قاضی یعنی شناخت صحیح مسئولیت‌های خود که موضوع اساسی بحث ما است. در بین مشاغل دولتی هیچ شغلی مانند قضاوت پرمسئولیت نیست، هرکارمندی ساعات مسئولیتش محدود باوقاتی است که در اداره پشت میز کارش کار میکند و تمام مسئولیتش در این خلاصه میشود که کار مربوطه بخود را آنطور که رئیس مربوط دستور داده است و یا دستورالعمل برایش پیش‌بینی کرده است انجام دهد و اغلب در مقابل یک نفر پاسخگو است، این نوع مسئولیت همان مسئولیت اداری است، در ادارات دیگر اگر مسأله پیاده‌کردن قانونی پیش بیاید، حق تعبیر و تفسیر مواد قانون

استثنائاً با دواير حقوقی وزارتخانه مربوطه و يا با افرادی است که در سطح عالی وزارتخانه قرار گرفته‌اند و در سطوح پائين، کارمندان بايد نتیجه استنتاجات آنانرا از قانون که بصورت بنخسنامه ابلاغ میشود مطابق النعل بالنعل اجراء نمايند. جالب اين است که اگر مقام يا مقامات تفسيرکننده قانون در انجام اين مهم دچار خبط يا اشتباهی بشوند هرگز مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد و حتی کارمندان نیز چنانچه در انجام امور محوله قصوری از خود نشان دهند، بندرت اتفاق می‌افتد مورد مواخذه جدی در حد محاکمه اداری قرار گیرند. اهميت کار قاضی در مقام مقایسه با ساير خدمات اداری از اینجا روشن می‌شود که او مستقیماً از قانون دستور می‌گیرد و کسی از پيش برنامه کارش را تنظيم نمی‌کند بهمين دليل مسئولیت‌های او نه زمان می‌شناسد و نه شخص. کدام قاضی است که کابوس مسئولیت وجدانی و اخلاقی را تا بحال حتی در بستر استراحت خود ندیده باشد؟ و برعکس چه بسا اشخاص و مقاماتی که قاضی بايد در انجام وظايف محوله خود را در قبال آنان مسئول احساس کند و بهمين علت است که هیچ طبقه‌ای مانند طبقه قضات در انجام مسئولیت خود کنترل نمی‌شوند و انعکاس لغزش‌های قاضی درست عکس آنچه در مورد ساير کارمندان اتفاق می‌افتد و اغلب به سکوت برگزار می‌شود با هياهو و جنجال توأم است. شعاع ترکش مسئولیت‌های قاضی فشرده و کاری است. مسئولیت انتظامی موقعیت شغلی قاضی را بخطر می‌اندازد، مسئولیت وجدانی روح او را می‌خورد و می‌خراشد مسئولیت اداری او را مفضوب کارمندان دفتریش می‌کند و بالاخره مسئولیت صنفی قاضی که گروه‌های ترقی‌خواه اجتماع را در حفظ اصول دمکراسی در جامعه در مقابل او قرار میدهد اين مسئولیت‌ها اگر صحیحاً درک شده باشد جنبه سازندگی دارد و قضاوت مقرون بعدالت را در جامعه تضمین می‌کند ولی با بررسی که ذیلا بعمل خواهد آمد متأسفانه از پذیرش اين واقعیت تلخ ناگزیریم که جامعه قضات ایران، برداشت درستی از مسئولیت‌های خود نکرده و در اغلب موارد آنها را تحریف کرده‌اند.

**مسئولیت انتظامی:** شناخته شده‌ترین مسئولیتی که هر قاضی با هر شخصیتی که داشته باشد از آن غافل نیست، مسئولیت انتظامی است از اين مسئولیت، قاضی ایرانی هیولائی ساخته است که خود فاجعه‌ای در اجرای عدالت بدنبال آورده است، فاجعه دگماتیسم و عقیم‌ماندن فکر زاینده قاضی از ابداع و ابتکار، از باب مثال: با وجودیکه طبق ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی به قاضی اختیار داده شده است در موارد سکوت يا اجمال قوانین موضوعه باختلافات مردم، طبق روح و مفاد قوانین رسیدگی نماید ولی قاضی ایرانی بندرت اتفاق می‌افتد از اين اختیار قانونی استفاده نماید. بطوریکه اين اصل هم می‌رود تا مانند قوانین متروکه بدست فراموشی سپرده شود. علت استفاده نکردن قاضی ایرانی از اين اختیار قانونی دو چیز ممکن است باشد: نخست آنکه معتقد باشیم قوانین موضوعه کشوری بقدری جامع و کامل است که اساساً قاضی ایرانی نیازی به دست‌یاختن بسوی اين اختیار احساس نمی‌کند ولی اين

عقیده نمی‌تواند درست باشد زیرا اگر قوانین موضوعه ما از چنین جامعیتی برخوردار بود تا این حد خود را محتاج به وضع و تصویب قوانین اصلاحی نمی‌دانستیم، واقعیت این است که قاضی ایرانی ترس دارد، با استفاده از این اختیار قانونی، به نوآوری برچسب تخلف که متأسفانه دامنه شمول وسیعی پیدا کرده است زده شود. به بیان دیگر قاضی ایرانی نمی‌خواهد به بهای تخلف انتظامی ابتکاری از خود نشان دهد، هرچند این ابتکار در مجموع مفید و سازنده باشد این ترس واهی آنچنان در اعماق فکر قاضی ایرانی رسوخ کرده است که همیشه در اتخاذ تصمیم بجای آنکه بعدالت بیندیشد به تخلف خود فکر کند، عبارات، مخالف قانون است، و تخلف است، در محاورات قاضی ایرانی با همکارانش به کرات شنیده می‌شود. این نوع قضاوت را در فرم یک کاریکاتور بصورت زنده‌تری میتوان نشان داده و این خود فاجعه‌ایست بس بزرگ و در خور تعمق. ترس قاضی ایرانی از نشان دادن ابتکار از خود زیاد هم غیرمنطقی نیست زیرا قانونگذار ایران در عین حال که امکان لغزش و اشتباه قاضی را در استنباط از مواد قانونی پیش‌بینی کرده است و بر همین اساس در اکثر موارد قایل به رسیدگی دو مرحله‌ای و حتی سه مرحله‌ای شده است همواره تحت‌عنوان تفتیش و کشف تخلفات و تقصیرات قضات تصمیمات قاضی را در دادسرا و دادگاه انتظامی شدیداً تحت کنترل قرار داده است و بر اساس شکایت هر شخص با غرض‌یابی غرض به محکمه انتظامی تأمین قضائی قاضی را در معرض مخاطره قرار داده است و نتیجه این شده است که قاضی ایرانی، مانند هر فرد دیگر بحکم صیانت نفس در کمال محافظه‌کاری تصمیم بگیرد و شهادت و قاطعیتی را که شغل قضا شدیداً بآن نیاز دارد نداشته باشد و یکی از عوامل رکود کار در دادگستری همین ضعف روحی قاضی است. برای قاضی ایرانی چنانچه حقی از کسی در قالب رأی او تضییع شده باشد و یا ذی حقی دیر به حقیش برسد مهم نیست، مهم این است که از او تخلفی سر نزده باشد تخلفی که احتراز از آن همیشه با اجرای صحیح قانون هم حتی ملازمه ندارد لزوم کنترل تصمیمات قاضی را نمی‌توان انکار کرد ولی امنیت قضائی او را هم که لازمه اجرای صحیح عدالت است نباید نادیده گرفت. تأمین قضائی قاضی، در تمام جوامع مورد احترام بوده و اجرای صحیح عدالت همواره آنرا ایجاب می‌نماید و آنرا به هیچ‌گرفتن گناهی است بزرگ و نابخشودنی و در حد جسارت با اصول دموکراسی و مسئولیت این گناه در وهله اول متوجه جامعه قضات ایران است که تاکنون نه تنها در ضرورت وجودی دادسرا و دادگاه انتظامی یا حتی در محدود کردن صلاحیت تعقیبی آنها اندک تردیدی بخود راه نداده‌اند، بلکه عملاً با پارهای محافظه‌کاریهای بی‌مورد خود، افزایش دامنه صلاحیت تعقیبی آنها را باعث می‌شوند. از این جنبه قضیه که بگذریم، وقتی باب شکایت انتظامی از قاضی بر روی همه باز باشد بدیهی است اگر هر محکوم یا محکوم علیهی با پیدا کردن بینش حقوقی بخواهد از طریق طرح شکایت انتظامی از قاضی، نه بعنوان مرحله‌ای از رسیدگی بلکه صرفاً بمنظور برهم زدن آسایش فکری قاضی استفاده کند، از پیش می‌توان میزان تراکم کار در دادسرای انتظامی را حدس

زد. آنوقت است که باید تعداد پرونده‌های مطروحه در هر شعبه بازپرسی یادادگاه را در تعداد شعب ضرب کرد و بتناسب حاصلضرب سازمان دادرسی انتظامی را توسعه داد. ممکن است گفته شود این تصویر، از نحوه کار دادرسی انتظامی اغراق آمیز است و قضاتیکه در این سازمان انجام وظیفه می‌کنند سعه صدر بخرج داده و با دید اغماض به تخلفات رسیدگی می‌نمایند، گذشته از اینکه اعمال ارفاق در این قبیل موارد هم تابع شخصیت و طرز فکر قاضی رسیدگی‌کننده به تخلف است و اصل ارفاق به قاضی، کلیت ندارد این واقعیت را نباید فراموش کرد که آنچه قاضی بآن نیاز دارد تأمین قانونی است نه تأمینی که زاینده حس ترحم نسبت باو باشد آنچنان حس ترحمی که شخصیت قاضی را خرد می‌کند و زبونش می‌سازد. با وجودیکه شخصاً معتقدم، شغل قضا بمقتضای جنبه معنویتی که دارد هرگز افراد غیر صالح را بخود نمی‌پذیرد و چنانچه افراد فاقد صلاحیت اخلاقی در این عرصه مقامی را احراز کرده باشند همین جنبه روحانیت قضیه در کوتاهترین زمان ممکن رسوایش می‌سازد و موجبات طرد او را از جرگه قضاوت فراهم می‌کند، برای اطمینان خاطر آندسته از متظلمین که ناتوانی خود را در اثبات حقانیت به سوء نیت قاضی حمل می‌کنند پیشنهاد می‌شود صرفاً تصمیمات قضائی در مواردی کنترل شود که قاضی با سوء نیت تصمیمی را اتخاذ کرده باشد و برای جلوگیری از طرح شکایات بی‌اساس، مانند دیوان کشور، در دادرسی انتظامی نیز دایره‌ای بنام دایره تشخیص با همان صلاحیتی که شعبه تشخیص دیوان کشور دارد. بوجود آید و برای آنکه سهولت شکایت از قاضی موجب تشویق افراد بطرح شکایت از او نشود، مانند آنچه در اصلاحات اخیر آئین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است وجهی بعنوان سپرده از شاکی مطالبه شود تا در صورتیکه واهی بودن ادعای او ثابت گردد وجه مزبور برفع صندوق دولت ضبط شود. این اقدامات از يك طرف موجب می‌شود میزان شکایات از قضات به حداقل ممکن کاهش یابد از طرف دیگر قاضی ایرانی با احساس امنیت بیشتر، بجای آنکه با تجدید جلسات مکرر دادرسی، شانه از زیر اتخاذ تصمیم نهائی خالی کند، با قاطعیت و شهامت کافی دعاوی را حل و فصل نماید و باین ترتیب مهمترین عامل رکود کار در دادگستری از بین خواهد رفت.

**مسئولیت اداری:** يك قاضی جز رعایت دیسیپلین و نظم و ترتیب اداری که آنهم بعلت اختصاص یافتن مدت معینی از اوقات اداری برسیدگی بهر پرونده‌ای قهراً صورت می‌گیرد نسبت بمافوق خود اساساً مسئولیتی ندارد و استقلال قضائی او بیشتر در این زمینه تجلی می‌کند. عمده مسئولیت اداری قاضی در روابطش با کارمندان دفتر مطرح می‌شود که متأسفانه قاضی ایرانی کمتر بآن توجه دارد و علت غفلت او از این مسئولیت این است که قضاوت را صرفاً تمیز حق از باطل با موازین قانونی می‌داند و بس، و فارغ از این است که آیا حقی از او مانع از تضییعش شده است بدست صاحبش رسیده است یا خیر؟ و اطلاق اصطلاح قاضی خوب به کسی که

استنباط او از قانون بصورتی است که بیشتر با مواد مربوطه تطابق دارد، در عرف قضائی ایران ناشی از همین طرز فکر است و اینکه حقی که قاضی در رأیش مدعی کشف آن شده است چه زمانی و از مسیر چه دالانهائی و چگونه بدست صاحبش می‌رسد در این سیستم فکری بقاضی مربوط نیست، همین غفلت قاضی از مسئولیت اداری خود منشأ اکثر نارضایتی‌های مردم از دستگاه قضائی است.

گرفتن حق از کسی که در مقام تزییع آن برآمده است وظیفه قضائی قاضی و رساندن آن به صاحبش وظیفه اداری اوست که اهمیت هر جنبه از دیگری کمتر نیست در حالیکه قاضی ایرانی عملاً انجام وظایف اداری خود را بعهده دفتر دادگاه می‌گذارد و بطور خلاصه بمحض صدور حکم مسئولیت خود را انجام یافته میداند. رابطه قاضی با کارمندان دفتری هم در سیستم دادگستری ایران قابل مطالعه است و نوعی احساس بیگانگی بین این دو دسته نسبت بهم دیده می‌شود این احساس در کارمندان دفتری با احساس حقارت نیز توأم می‌شود. اعتماد بین آنان نسبت بهم وجود ندارد. هر طبقه سعی دارد مسئولیت خود را از دیگری جدا کند. کمتر دیده می‌شود بین این دو طبقه معاشرتی صورت گیرد و خلاصه اینکه نه تنها صمیمیتی بین افراد این دو دسته نسبت بهم وجود ندارد بلکه همانطور که گفته شد همواره نوعی بی‌اطمینانی بر روابط آنان حکمفرماست احساس بیگانگی این دو گروه نسبت بهم که منجر به پیداشدن قلمرو مخصوص برای هر گروه در انجام وظیفه شده است، باعث گردیده که قاضی خود را نسبت با اقدامات دفتر دادگاه مسئول نشناسد و به بیان دیگر مسئولیت اداری خود را درک نکند. اگر در سازمان دادگستری، قاضی بمنزله نیروی دراکه آن باشد، دفتر دادگاه نقش سلسله اعصاب را در این پیکره ایفا می‌کند.

حال اگر نظارت قاضی بر روی دفتر از بین برود می‌توان ماهیت محصول عدالتی را که قاضی آنرا کشف کرده است و از دالان طولیل دفتری که احياناً دچار ضایعه شده است باید بگذرد حدس زد. قاضی ایرانی فراموش کرده است که دفتر دادگاه چنانچه مریض و علیل باشد تمام زحمات او را در کشف حقیقت و تحویل آن به متظلمین عقیم می‌کند. اینجا است که هر وقت صحبت از تعویض و نوسازی قوانین می‌شود این مثال بذهن متبادر می‌شود که هزارها متر مکعب آب پاک و تصفیه شده را بخواهیم از مجرائی پر از لجن و عفونت عبور دهیم. بدیهی است این آب بپهر نسبت که تمیز باشد در نتیجه عبور از کانال عفن آلوده خواهد شد و آنچه بدست مردم میرسد غیر از چیزی خواهد بود که بوده است، بنابراین نخست باید این مجرا را با تعویض روحیه افرادی که در آن کار می‌کنند لارویی کرده و اینکار را در يك واحد دادگاه می‌توان به نسبت خیلی وسیع با ایجاد يك سیستم کنترل بر روی دفتر عملی کرد. در حالیکه هیچ قاضی را نمی‌توانید پیدا کنید که از طرز فکر دفترش راضی باشد، کدام قاضی را می‌توانید نشان دهید که قدمی در راه اصلاح آن برداشته باشد. دادگاه فقط چهاردیواری که قاضی در آن نشسته و رأی دیکته می‌شود نیست، تا بتوان با حفظ حیثیت آن برای خود اعتبار کسب کرد و با بستن در آن، از تیررس

تیرهای تخطئه‌آمیز که اغلب آنها قابل توجیه است مصون ماند. دادگاه كل يك واحد قضائی اعم از قاضی، منشی، مدیر دفتر، بایگان، ماشین‌نویس، و حتی مستخدم جلو در آن است و اعتبار و حیثیت دادگاه که قاضی در رأس آن قرار دارد به سلامت نحوه کار همه این افراد بستگی دارد آیا بهتر نیست اگر قاضی در دادگاه را بروی خود بسته است درهای دیگری را بروی دفتر و کارمندان اداری خود باز کند؟ در صمیمیت و صداقت، در تشویق در قبال انجام کار خوب و بالاخره در تنبیه و مواخذه. معاشرت قاضی با کارمند دفتری برخلاف آنچه تصور می‌شود موجب کسر شأن قاضی نیست. فرق قاضی و کارمند دفتری فقط در نوع مسئولیت آنها است و نباید این افتراق تا حد تبعیض‌نژادی عمق پیدا کند. صمیمیتی که بین قاضی و کارمند دفتری ایجاد شود قهراً موجبات بی‌اطمینانی نسبت بهم را بین آندو از بین میبرد از طرف دیگر شخصیت هر دو برای هم زودتر شناخته می‌گردد. بدیهی است درکنار این دوستی، تنبیه و مواخذه باید جای خود را حفظ کند و تذکرات کتبی دادگاه بدفتر که گاهی اوقات در صورتجلسات منعکس می‌شود در صورت تکرار اشتباه بصورت مواخذه جدی اعمال گردد برای ایجاد سرعت در کار دفتر باید از دفتر کار روز خواست. منظور از کار روز ما تعیین حداقل مدت برای انجام دستورات دادگاه حتی آماده کردن و فرستادن آراء برای ابلاغ است اتخاذ این روش گذشته از ایجاد سرعت در کار دادگاه این فایده عملی را نیز خواهد داشت تا کارمند دفتری در ساعات کار فقط به انجام وظیفه اداریش فکر کند و بس. مسئله تأمین کارمند دفتری را نباید فراموش کرد که این مسئله بی‌آنکه نافی مسئولیت او در قبال قاضی دادگاه باشد. جدا باید مورد توجه مقامات مسئول دستگاه قضائی کشور قرار گیرد. هیچ کس نمی‌تواند منکر این اصل در حیات بشر شود که زنده ماندن و بمفهوم جامع‌تر زندگی کردن، که در طرز اندیشه عرفا وسیله‌ای برای رسیدن به مرحله تکامل انسانی بشمار میرفت امروز خود هدف شده است و تمام فعالیت انسانها برای تأمین زندگی انجام می‌گیرد. بنابراین از هیچ کس انتظار کار تبرعی نباید داشت و کاری از نظر افراد میتواند ارزش داشته باشد که بآنان تأمین بدهد پس بسیار منطقی است که کارمند اداری دادگستری بعلت نداشتن تأمین مادی، کار مربوط بخود را با دلسردی انجام دهد. منظور از دلسردی معنی عام این اصطلاح است و اگر متوقع باشیم او وظیفه‌اش را بخاطر وظیفه انجام دهد باتوجه به واقعیت اقتصادی زندگی او، باید اذعان کنیم در عصر خود زندگی نمی‌کنیم. اگر قاضی بخاطر وجدان کاری خود که زائیده طبع کار قضائی است نمی‌تواند محرومیت‌های مالی خود را درکارش مدخلیت دهد، بخاطر رضایت وجدانی است که او هر بار با انجام کار اضافی احساس می‌کند، لذت کمک به يك مظلوم میتواند محرومیت‌های مادی را تحت‌الشعاع قرار دهد ولی این احساس در وهله نخست نیاز به يك طبع بلند انسانی دارد از این گذشته از کارمند دفتری نمی‌توان چنین انتظاری داشت برای اینکه او در کار خود معنویتی احساس نمی‌کند.

واقعیت این است که هر بار که مشکل‌کندی کار و اصلاح دادگستری بطور جدی مطرح شده است مسئولین امر در پی یافتن علت، دنبال عوامل ناشناخته گشته‌اند و موضوع را تئوری‌وار مورد بحث قرار داده‌اند، مشکلات هر واحد قضائی باید وسیله کارکنان آن واحد بررسی شود و راه چاره مشکل را هم آنان باید ارائه دهند که متأسفانه این نقص در مدیریت همه دستگاههای اداری از جمله دادگستری هست که هر بار برای يك واحد اداری مشکلی پیش آمده است، طرح آنرا به سمینارها و کمیسیون کشیده‌اند که این قبیل سمینار هم نه تنها گره‌ای از مشکل باز نمی‌نماید بلکه محصول کار آنها که اکثراً بصورت بخشنامه درمیآید خود موجب اشکالات دیگری شده‌اند.

**مسئولیت صنفی قاضی:** میزان پیشرفت دموکراسی در هر اجتماع را میتوان باضعف یا قدرت سازمان قضائی آن اندازه گرفت زیرا آزادی در دادخواهی یکی از اصول دموکراسی است و استفاده افراد يك جامعه از این حق اجتماعی مستلزم اعتماد و اطمینان آن به سلامت کار قوه قضائیه کشور است. منظور از اعتماد، ایمان هر فرد جامعه بقدرت قانون و عدالت در دادگستری است و اینکه سازمان قضائی کشور تحت نفوذ هیچ قدرتی جز قدرت قانون و عدالت نیست. این معنا مفهوم دیگری از تأمین قانونی است که میثاق اولیه زندگی اجتماعی است و بر طبق آن متظلم با اطمینان باینکه از او رفع ظلم خواهد شد بر فرد خاطی و متجاسر در پیشگاه عدالت دادخواهی مینماید. تفکیک قوه قضائیه از قوای دیگر برای حصول این اطمینان در افراد جامعه و مالا اعطاء تأمین قانونی ب مردم است و باز برای تضمین دادن بافراد اجتماع است که در سازمان قضائی هیچ کشوری سلسله مراتب اداری وجود ندارد و به بیان دیگر آزادی فکر و اندیشه جای هرگونه تحکم و تحمیل را در صدور آراء میگیرد. اینکه قاضی کارمند دولت محسوب نمیگردد و از دیسپلین اداری کارمندان دولت تبعیت نمیکند ناشی از این موقعیت خاص قوه قضائیه در جوامع دموکراسی است. اساساً طبع کار قضا ایجاب میکند قاضی جز بعدالت و قانون به هیچ جای دیگری وابسته نباشد زیرا در غیر اینصورت نیکسون‌ها بجای آنکه رسوائی و اترگیت را قبول کنند با «انگشت تدبیر» واقعیات را در ورای پوشش تبلیغات فریبنده بخاک می‌سپارند و بانو گاندی باتکاء خدمات خانواده نپرو به ملت هند، هر وزش فکری نامساعد را سرکوب میکنند و با شعار «قانون یعنی من» کار خلاف قانون خود را يك ضرورت سیاسی توجیه میکنند و منتی بزرگ بر ملت هند مینهند و با يك مانور، به دامنه خودکامگی‌های خود میافزایند. چهره روحانی و ملکوتی قوه قضائیه در چنین موقعیتهائی نمایان میگردد و حدود دموکراسی را در هر اجتماع باید از این افق‌ها نگریست. زیرا قوه قضائیه گذشته از وظیفه تأمین عدالت قانونی بین افراد تضمین‌کننده اصول قانون اساس و نظارت در حسن اجرای آن نیز میباشد. اهمیت این جنبه از وظیفه قوه قضائیه از جنبه دیگر آن بیشتر است زیرا اگر در رسیدگی به حقی که مورد اختلاف دو فرد است، تصمیمی

غیر عادلانه اتخاذ شود، حداکثر به يك نفر اجحاف شده است ولی چنانچه در حفظ اصول قانون اساسی اهمال گردد به نسل‌های حال و آینده جامعه خیانت شده است. قانون اساسی در هر کشوری خون بهای قربانی‌های چندین نسل از افراد آن اجتماع است که وظیفه نگهداری از آن را بعهده قوه قضائی گذاشته‌اند و دستگاه عدالت امریکا و هند چه خوب این امانت ملی را حفظ کرده است. اگر نیروی عدالت و ایمان کوس رسوائی نیکسون یا گاندی را بر سر هر بام میزند در طنین این آهنگ رسوا کننده نوائی ملایم روح را تسکین میدهد نوای زنده بودن و زندگی، نوای بالیدن ملت‌های هند و امریکا بداشتن آنچنان قوه قضائیه‌ایکه مقتدرترین قدرت اجتماعی خود را پای میز محاکمه میکشاند و فارغ از موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان مهر گناهکار قانونی و اخلاقی به پیشانی آنان میزند. ملت هند باید بخود ببالد زیرا آنچه بنام رای دادگاه الله‌آباد قرائت شود، صدای در گلو فشرده ملت‌هایی است که اجرای عدالت قانونی را در رؤیاهای خود جستجو میکنند. این قبیل محاکمات بیش از آنکه نشانه بیداری ملت‌ها در جلوگیری از سوء استفاده عده‌ای کامجو از قدرت اجتماعی خود باشد از دیدگاه قضائی صرف نمایانگر این واقعیت است که عدالت در سطوح پائین‌تر که اختلاف قدرت بین طرفین دعوی خیلی کم و حتی به صفر میرسد چقدر با دقت و بی‌طرفی صورت میگیرد. اگر هندو گرسنه است، اگر هندو گاو میپرستد مهم نیست، مهم این است که احساس زنده بودن میکند و به نشانه این احساس، عدالت را میپرستد و موجودیت خود را بنام ملت هند در کنار دولت هند با قاطعیت هرچه تمامتر اعلام میدارد. هندو بخدمات خانواده نهرو وفادار است ولی این وفاداری را مانع از مؤاخذن قانونی او نمیداند.

از ویژگیهای قوه قضائیه در حکومت‌های دموکراسی آنست که بهر نسبت نیرومند باشد خطری برای آزادیهای فردی ایجاد نمیکند. زیرا روال کار او بر اساس قانون است و بس و تفکیک آن از قوه مجریه که ارگان‌های اجرائی جامعه را زیر نظر دارد امکان سوء استفاده از قدرت قانونی را بآن نمیدهد و از آنجائیکه ملکه عدالت بعنوان ودیعه خلقت فطری انسان است افکار عمومی تاب نیرومند ساختن قوه قضائیه را که مجری عدالت است بهر نسبتی داراست زیرا محصول کار قضا چیزی است که میل بسوی آن در نهاد همه جوش میزند. گناه تضعیف قوه قضائیه را در هر اجتماع باید بین دولت «بمعنای اخص» و قضات سرشکن کرد. واقعیت این است که در بعضی جوامع دولت قوه قضائیه را همیشه بعنوان يك قوه‌ای که در کنار قوه مجریه عهده‌دار بانجام رساندن یکی از اصول دموکراسی و تأمین عدالت است نمی‌شناسد و برای آن در حد يك سازمان دولتی بیش اعتباری قایل نیست. این طرز برداشت از اصولی‌ترین ارکان دموکراسی در روزگاری که افکار مردم در لابلای اخبار مربوط به رای دادگاه اله‌آباد بمرکز ثقل اجرای عدالت منعطف میگردد برداشتی منطقی نیست. بسی‌هیچ تعصب این درد اجتماعی را در اجتماع خودمان بررسی میکنیم. با وجودیکه بموجب اصل هفتاد و يك متمم قانون اساسی دادگاه‌های عمومی مرجع تظلمات مردم هستند



ولی این اصل در عمل کمتر مورد توجه قرار گرفته و هر بار با وضع و تصویب قوانین عادی که هرگز نمی‌تواند ناسخ قانون اساسی باشد از دامنه صلاحیت محاکم کاسته‌اند و بمراجع اختصاصی که مستقیماً زیر نظر دولت اداره می‌شوند صلاحیت قضائی بخشیده‌اند و در حال حاضر اگر جسارت به پیشگاه عدالت نباشد، قوه قضائیه ما به شیر بی اشکم و دمی تبدیل شده است که هیچگونه تشابهی با آنچه در قانون اساسی از اختیارات این قوه تجسم شده است ندارد و بهیچ گرفتن یکی از ارکان مشروطیت ایران تا این حد گناهی است نابخشودنی. بعنوان فردی وابسته به سازمان قضائی کشور معتمد، این روزها که مسأله اعتقاد به قانون اساسی اهمیت پیدا کرده است، دولت باید بیش از هر فرد دیگر اعتقاد خود را به قانون اساسی با تهیه لوایح مربوط به نسخ کلیه قوانین عادی که اصل ۷۱ متمم قانون اساسی را با تشکیل مراجع اختصاص در کنار محاکم عمومی، زیرپا گذاشته‌اند ثابت نماید تشکیل مراجع اختصاصی متعدد، یکی از مظاهر دخالت قوه مجریه در قوه قضائیه است. ظاهراً دولت برای توجیه این اقدام خود به دو اصل تکیه میکند، نخست آنکه تشریفات دادرسی در محاکم با ضرورت سرعت در امر رسیدگی به پاره‌ای امور منافات دارد. از سوی دیگر کافی نبودن نیروی انسانی در کادر قضائی کشور مانع از توانائی این دستگاه در رسیدگی بهمه اختلاف‌های مردم است. اما هیچکدام از این دلایل برای توجیه نقض اصل ۷۱ متمم قانون اساسی کافی نیست. اگر سرعت در کار دادگستری نیست باید ریشه رکودکار را جستجو کرد و چنانچه تشریفات دادرسی عامل این رکود است چرا بجای تجدید نظر در سیستم رسیدگی، یکی از اصول متمم قانون اساسی را زیرپا بگذاریم؟ اگر نیروی انسانی داوطلب برای شغل قضا کم است، عوامل متعددی را میتوان برای این عدم استقبال عنوان کرد که مهمتر از همه مسخ شدن چهره قضاوت و کم‌اهمیت شدن آنست. واقعیت این است که تا مدت‌ها پیش، به پیروی از فطرت انسانی و گرایش طبع آدمی به عدل و دادخواهی فارغ‌التحصیلان حقوق به بهای معنویتی که در شغل قضا سراغ داشتند همه محدودیت‌ها و محرومیت‌های آنرا پذیرا می‌شدند و عطش عدالتخواهی خود را با پوشیدن کسوت قضا فرو می‌نشاندند. این جنبه معنویت قضا، عامل اصلی جذب انسانهای وارسته و پاک‌طینت به دستگاه قضائی کشور بوده است که هنوز هم شایسته‌ترین و منزه‌ترین افراد را در پست قضا می‌بینیم ولی هماهنگ با کاهش ارزش قضا، معنویت شغلی آنهم از نظر داوطلبین آن در حال فروکش کردن است. شاید بهمین دلیل باشد که نویدهای وزارت دادگستری در آگهی‌های استخدامی خود هم نتوانسته است فارغ‌التحصیلان حقوق را در حد نیاز سازمان قضائی کشور به سوی خود جلب نماید؛ در مقام بررسی کلیه عوامل سقوط ارزش قضا در این مختصر نیستیم ولی مخدوش شدن استقلال قوه قضائیه علت اصلی این سقوط است. اختلاط سیاست و قضاوت در جامعه ایران در مخدوش شدن این استقلال سهم بسزائی دارد. در تمام جوامع دموکراسی سیاست و عدالت نسبت بهم همواره مرز مشخصی و قابل احترامی دارند و علت این تفکیک آنست که ضوابط هر يك از این دو فاکتور اجتماعی

با هم متفاوت است. آنچه سیاست ایجاب میکند همیشه عادلانه نیست و انگهی سیاست در هر جامعه به خواست نیروی حاکم بر جامعه تعبیر میشود. این نیرو ممکن است فردی باشد یا گروهی در هر دو صورت پسندیده نیست، عدالت فدای خواست فرد یا افرادی شود که اراده خود را بصورت سیاست کلی اجتماعی بیان میکنند. بی توجهی به اصل استقلال قوه قضائیه اخلاقیات اجتماعی ما را هم دچار آفت کرده است. از دیدگاه یک فرد عادی و حتی تحصیلکرده تشبث و باصطلاح عامیانه تر پارتنری تراشیدن برای پیشرفت کار در محاکم اگر امری ضروری نباشد عاملی مؤثر بشمار میرود و این درد که درد بزرگ توصیه بازی را هم بدنبال دارد، نشانه بی اعتمادی مردم بدستگاه قضائی و آسیب پذیر دانستن آنست هر چند اثر این توصیه در ۹۰ درصد قضات اگر معکوس نباشد در حد صفر است ولی صرف احساس اینکه در دعوائی به نفع یکی از دو طرف توصیه شده است برای طرف دیگر هراس انگیز است. این ترس وقتی مقام رسیدگی کننده یکی از سازمانهای دولتی غیر محاکم عمومی باشد به حد یأس کامل میرسد و این واقعیتی است که جمله برآند، خلاصه آنکه ضعف قوه قضائیه ناشی از ضعف قاضی و ضعف قاضی ناشی از شناختن قدرت های قانونی خود میباشد. قاضی ایرانی به مسئولیت خود پیشتر میاندیشد تا به اختیارات قانونی خویش و نتیجه مستقیم این طرز فکر، از دست دادن شهادت قضائی و قاطعیتی است که ۷۰ درصد شایستگی قضائی بآن بستگی دارد. مسئولیت صنفی قاضی در شناختن قدرت های قانونی خود و اعمال قاطعانه آنها برای اعاده اعتبار به قوه قضائیه و روح تازه دمیدن در آن خلاصه می شود. و چه خوش بیانی است این شعر حافظ بر پایان این گفتار جسارت آمیز:

حافظ اردوست خطا گفت نگیریم بر او  
و ربحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی